

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان اللعين الرجيم، العبد المؤيد، الرسول المكرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

رفقای عزیز آن هفته، من یک صحبتی کردم، حالا یک اشاره‌ای می‌کنم، رفقای که نبودند نمی‌خواهم مکرر کنم، آن‌هایی که نبودند، مطلع هستید؛ اما بیشتر مطلع بشوید، ما که نمی‌توانیم کسی را مطلع کنیم. مطلع بودن یک سعادت می‌خواهد. خدا می‌گوید: من هدایت می‌کنم، ما نستجیر بالله، نیامده‌ایم که یک حرفی بزنیم، شما را هدایت کنیم، ما غلط می‌کنیم. من در گوشت و پوست و خونم این حرف هست؛ اما خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «هو ألامر هو الخلق»، ما خلق کردیم و امر رویش کردیم. همین‌جور که شما می‌روید درس می‌خوانید، یا هر کسی، هر کاری، در هر ابعادی دارد، هدفش آن نباشد. چرا؟ باید ما را هر حرفی و را هر چیزی یک تکیه‌ای کنیم؛ یعنی ما باید یک قدری فکر بکنیم، با فکر و با اندیشه باشیم. قربانتان بروم، فدایتان بشوم، همان‌طور که به فکر دنیایمان هستیم، به فکر عقبی هم باشیم، به فکر آخرتمان هم باشیم. چون که اینجا ابدی نیست؛ اما آنجا ما ابدی هستیم. چرا آنجا می‌فرماید که «رب ارجعونی» ما را برگردان، «عمل صالحا»، می‌گوید: خب، دیگر فایده‌ای ندارد. ما جلوتر از اینکه «رب ارجعونی» بگوییم، خودمان به خودمان «رب ارجعونی عمل صالحا» بگوییم. انگار آنجا رفتیم و درخواست کردیم و پذیرفته شد؛ در صورتی که پذیرفته نخواهد شد و برنمی‌گردد.

ما یک مقصد داریم، یک هدف. هدف این است: اگر این آقا درس نخوانده باشد، مهندس نمی‌شد، این آقا که درس نمی‌خواند که مدرس نمی‌شود، آن کسی که درس نمی‌خواند، آیت الله نمی‌شود، آن نرود و قشنگ کشاورزی نکند، که رئیس نمی‌شود، به اصطلاح رئیس یک زراعتی نمی‌شود. پس ما باید چه چیزی داشته باشیم؟ هدف؛ یعنی قشنگ کار کنیم. البته از آن کارمان باید یک مقصدی هم داشته باشیم؛ مقصد ولایت است. باید امر ولایت را اطاعت کنی. اگر مقصد شما ولایت شد، این کاری که می‌کنی، این هدفی که داری، باید اتصال به ولایت باشد، آنوقت اینکاری که شما می‌کنی، جز شهدا هستی. می‌گوید: هر کسی برود برای عهد و عیالش کار کند: «جهاد فی سبیل الله». یک وقت عهد و عیال زن است، یک وقت پدر و مادر است. اما خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: مردم، عیالات من هستند. چرا به فکر عیالات خدا نیستید؟ عزیز من، اگر کار می‌کنی، به فکر عیالات خدا هم باش. فدایت بشوم، هر کسی در هر شغلی هست، همین‌جور که کار می‌کنید، به فکر عیالات خدا هم باشید؛ آنوقت شما چه می‌کنید؟ آنوقت شما اتصال می‌شوید؛ چون که دارید امر را اطاعت می‌کنید.

حالا من می‌خواهم بگویم که، باز هم یک نظر داریم، یک مقصد. مثلاً ببین، نستجیر بالله، اگر به یک زن مردم یک نظری کردی، شهوت به حرکت می‌آید. تا نظر نکردی، نمی‌آید. یک وقت، نظر شهوت جنسی به حرکت می‌آید، یک وقت نه، شهوت پولی می‌آید. وقتی به این دنیا نظر کردی چه می‌شوی؟ اهل دنیا می‌شوی. عزیز من، قربانت بروم، فدایت بشوم، بیا فکر داشته باش، بیا تفکر داشته باش، بیا اندیشه داشته باش. از اینجا می‌گوید اگر نستجیر بالله، به یک کسی نظر کنی، گناه علی‌کشی به تو می‌دهد؛ اما می‌گوید به صورت یک مؤمن نظر کنی، به کعبه نظر کنی، به قرآن نظر کنی، خدا چه چیزی می‌دهد؟ ثواب دوازده امام، چهارده معصوم را به تو می‌دهد، نظر، نظر است. آن نظر، شیطان است، این نظر الله است. خب، از کجا بفهمیم؟ مگر خدای تبارک و تعالی نمی‌فرماید: «بر و البحر»، یک آیه قرآنی هم داریم می‌گوید: من در قلب مؤمن هستم. آقا، در قلب مؤمن یعنی چه؟ ولایت، در قلب مؤمن جایگزین شده است. اما چیست؟ آن اطلاعیه می‌گوید؛ اما، دل پیرو شیطان است؛ [می‌گوید]: دلم می‌خواهد آن کار را بکنم. دل، پیرو شیطان است. مگر در آنجا خدای تبارک و تعالی نگفت که شیطان گفت من توی قلب می‌روم، گفت: گم شو! جای من است. اما چه گفت؟ گفت: در دل می‌روم، گفت: برو. پس در قلب، از طرف ولایت، از طرف خدا، اطلاعیه صادر می‌شود. خدا به دل صادر می‌شود. اگر دل فرمان برد، ببین، چه می‌شود؟ فرمان خدا است؛ اما اگر مطابق دلت شد، فرمان شیطان است.

عزیزان من، شما ببین، بارها گفتم: هر کاری که می‌خواهی بکنی، تفکر داشته باش؛ ببین، خدا راضی است؟ بکن، نیست؟ نکن. الان این آقا که روبروی من نشست، می‌گوید از کجا بفهمیم؟ عزیز من، فدایت بشوم، جواب تو را دارم می‌دهم. الان دلت همین هست. می‌گوید از کجا بفهمیم؟ این امریه‌ای که از قلب تو به تو صادر می‌شود، ببین، چیست؟ آن امر ولایت است، امر خداست، باید چه کار کنیم؟ اطاعت کنیم. اگر اطاعت کردی، خیلی خوب است. «اطیعوا الله» می‌شوی. مگر نمی‌گوید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، خدا ما را راهنمایی کرده، اطیعوا الله. خدا [را اطاعت کنید] اطیعوا الرسول، رسول الله [را اطاعت کنید]، اولی الامر؛ علی، اولی الامر است. الان امام زمان ماست. خدای تبارک و تعالی، همیشه صراط مستقیم را نشان ما می‌دهد. «اهدنا الصراط المستقیم». عزیزان من، خدا صراط مستقیم را نشانت می‌دهد. این اطلاعیه‌ای که از قلب صادر می‌شود، از طرف ولایت در دل تو می‌آید، اما دل تو شیطان است؛ آن اطلاعیه را رد می‌کند. از کجا بفهمیم؟ ببین، اگر آن حرف، آن کار، با حدیث با روایت، با دستور آقا امام زمان، ولی الله اعظم، یا امیرالمؤمنین، با زهرای عزیز مطابق است، بکن، اگر نیست نکن. دلت را کنار بگذار. قربانت بروم، [اگر مطابق] دلت [عمل کنی]، باید بروی مزدش را از دلت بگیری، اجرش را بگیری. اما اگر که تو مطابق دستور آن فرمانی که دارد می‌دهد، (قربانتان بروم فدایتان بشوم، دائم دارد از قلب، فرمان صادر می‌شود) [اجرش با ولایت است]

شما خیال کردید یک چهارچوبی هست و آقا امام زمان آنجا یک حدی دارد و آنجاست و فقط معطل است که به او اجازه بدهند؟ والله، امام زمان، در تمام خلقت، جریان دارد. همان‌طور که خون در قلب شما جریان دارد، والله، امام زمان در تمام خلقت جریان دارد. ما داریم چه می‌بینیم؟ ما یک امام زمان بی‌قدرت می‌بینیم! یک امام زمانی که آنجا نشسته تا اجازه به او بدهند. چه عقیده‌ای داریم؟ این خلقتی که می‌بینی خدای تبارک و تعالی کرده است، به ما می‌گوید هجده هزار کرات دارد؛ اما صدها هجده هزار کرات دارد. چیزی که به درد تو نمی‌خورد، خدا به تو نگفته است. اگر در قرآن مجید، این همه روایت و حدیث هست، اینها به درد تو می‌خورد که به تو گفته است. حرف‌هایی هست که اصلاً به درد تو نمی‌خورد. مگر از خلقت کسی سر در می‌کنند؟ مگر از ولایت کسی سر در می‌کنند؟ مگر از قرآن کسی سر در می‌کنند؟ به دینم قسم، روایت داریم: وقتی امام زمان می‌آید، قراء قرآن تا آخر عمرشان سرشان را بلند نمی‌کنند. یک عده‌ای هستند که اینجا در عذاب هستند، والله، گردنشان را می‌زند. اما یک عده‌ای که صحیح خواندند، متفکر هستند، درد دین دارند، شب گریه می‌کنند، القایی هستند، آنها سرشان را بلند نمی‌کنند، نه قلدرها که درباره قرآن قلدری کردند! آنها را که گردنشان را می‌زند. من که می‌گویم حیف از آن شمشیری که به گردن آنها بخورد. یا امام زمان، آن شمشیرت را آب بکش. آن کسی که قرآن مجید را برداشته، بی‌خودی پرچم کرده، که به مقصد خودش برسد. امام زمان دائم دارد فرمان صادر می‌کند. آیا ما متوجه هستیم یا نیستیم؟ والله، به دینم قسم، اگر شما دلتان را از دنیا پاک‌سازی نکنید؛ یعنی آن تجلی ولایت در قلب شما باشد، خود شما تقریباً مثل مشاور ولایت می‌شوید. متقی کیست؟ کسی که پیرو علی باشد؛ فدایتان بشوم، قربانت بروم، امیرالمؤمنین می‌گوید: امام المتقین من هستم؛ اما پیرو باشید.

پس بنا شد نظر، نظر چه باشد؟ نظر الهی باشد. تا توان دارید، نظرتان را نظر خوب بکنید. من گفتم، دوباره تکرار می‌کنم، یک نظر، نظر شیطان است، یک نظر، نظر الله است. بیایید نظرتان را نظر خدا قرار بدهید. آخرالزمان یک جوری می‌شود که همه کور و کر می‌شویم. روایت داریم می‌گوید: مردم کور و کر می‌شوند. تو که داری می‌بینی، کور و کر می‌شوی؟ برای ولایت می‌شوی. ابعاد آخرالزمان، چنین یک تجلی‌هایی در دنیا می‌کند، که تو را کور و کر می‌کند. از کجا می‌گوییم؟ مگر به پیغمبر خطاب نشد، یا محمد (صلوات) سر به سر کرها نگذار. [گفت]: خدا، اینها مگر نمی‌شنوند؟ گفت: کسی که حرف تو را نشنود، ولایت را نپذیرد، اینها کر هستند. الان، در زمان ما، ما کر شدیم. همه مردم هیجان‌زده شدند؛ مگر کسی که قانع و راضی باشد. رفقای عزیز، بیایید راضی و قانع باشید. فدایتان بشوم، بیایید راضی و قانع باشید. والله، من خیلی مشکل است که این حرف را بزنم؛ اما چاره ندارم باید بزنم. چون که آقا امام رضا فرمود: کم برای اینها نگذار. فدایتان بشوم، همیشه راجع به ولایت مطالعه داشته باشید. پس فردا، بعضی‌ها به من زنگ می‌زنند، می‌گویند من می‌خواهم بروم امتحان بدهم. آیا می‌روی امتحان ولایت را بدهی؟ ای محصل عزیز، آیا فکر کردی باید در مقابل امام زمان خود امتحان بدهی؟ آیا فکر کردی باید امتحان بدهی؟ یا می‌خواهی امتحان بدهی که یا فاضل بشوی، یا منبری بشوی، یا آیت الله بشوی، دست را ببوسند؟ تمام این دست‌بوسی‌ها، تمام این عزت‌ها تمام می‌شود. «عزة من تشاء، ذلة من تشاء». آن عزتی خوب است که خدا بدهد. الان همه ما، بیشتر مقدسها، با اهل تسنن بد هستیم،

باید هم بد باشیم؛ اگر بد نباشید، با آنها محشور می‌شوید. آیا ما رفتیم فکر کنیم آنها چطور شدند گمراه شدند؟ عزیز من، فدایتان بشوم، تفکر همین است. تفکر همین است که ما برویم فکر کنیم، چطور آنها گمراه شدند، مبدا ما گمراه بشویم.

من بارها گفتم، می‌گویم، ما آمدم اینجا تمرین ولایت کنیم، نه ولایت صادر کنیم. این حرفها را نمی‌شود به این زودی صادر کرد. ما آمدم اینجا جمع شدیم چه کار بکنیم؟ تمرین کنیم. تمرین کنیم تا آقایمان بیاید، تا امام زمانمان بیاید. عزیز من، چرا می‌روی یک ساعت، نیم ساعت وقت خودت را تمام می‌کنی؟ مگر ما می‌توانیم ولایت را به کسی القا بکنیم؟ مگر می‌توانیم ولایت را به کسی تمرین کنیم؟ مگر ما آمادگی داشته باشد. چه کسی آمادگی می‌دهد؟ خدا می‌دهد. چه کسی آمادگی می‌دهد؟ خود ولایت می‌دهد.

عزیزان ما، ما دوباره تکرار می‌کنیم، ما تمرین ولایت می‌کنیم، ما صادرات نداریم. ما باید تمرین کنیم که این ولایت پدر و مادری‌مان را از ما نگیرند، ما باید خواستار ولایتان باشیم. عزیزان من، ببینید من چه می‌گویم. ما باید حفاظت از ولایتان بکنیم. امروز، دزدهایی پیدا شدند، والله، به دینم، هیچ کاری ندارند؛ فقط می‌خواهند ولایت ما را بزدند، ببرند. مواظب باشید. چرا خدا می‌گوید که در پناه من بیا، من تو را حفظ می‌کنم؟ چه چیزی را حفظ می‌کند؟ والله، ولایت را حفظ می‌کند. اگر ما اندیشه داشته باشیم، یک قدری فکر داشته باشیم، امام حسین (علیه السلام) خود ولایت است. آیا خدا حفظش کرد یا نکرد؟ یا شهید شد، یا کشته شد؟ صدمه خوردن و مرارت کشیدن این نیست که ما می‌خواهیم همه زندگی‌مان درست باشد، ولایت را هم داشته باشیم. والله، این نیست. قربانتان بروم، اگر دنیا با ولایت توام شد، آن درست است؛ اگر نیست، ما باید صدمه بخوریم.

من دوباره تکرار می‌کنم، عزیزان من، خودتان، توی خودتان باشید. ما باید یک قدری تفکر داشته باشیم، خدا آن عمر و ابابکر را لعنت کند. وقتی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) (صلوات)، ابلاغ شد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را باید به جای خودت معلوم کنی، رسول الله به وحی اتصال بود، چون که باید تبلیغ کند. امر وحی را اطاعت کرد، علی (علیه السلام) را به جای خودش معلوم کرد. اول، آن منافق گفت: الحمد لله تو مولای زنها و مردها شدی، بیعت کرد. اما چه بود؟ منافق بود. بعد مخالفتش را سرسخت کرد، گفت: «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را بس است. عترت را کنار زد. عترت عادی شد. آنکه که پیغمبر فرمود: دو چیز بزرگ می‌گذارم: یکی قرآن و یکی عترت. به دینم قسم، اگر اول عترت را گفته بود، عترت که از بین بردند، قرآن را هم از بین می‌بردند. یک دانه، یک دانه، علی‌گو در روی همه زمین نبود. اگر نه، والله، بالله، تالله، عقیده من این است که قرآن درست است که نازل شده و کلام خداست؛ اما علی مقصد خداست. من به طور شهادت این حرف را می‌زنم؛ علی مقصد خداست. قرآن، تمام، سفارش علی است؛ یعنی سفارش زهراست، سفارش این دوازده امام، چهارده معصوم است، سفارش آقا امام زمان، ولی الله الاعظم است. اطاعت کنید، آنهایی که نکردند. آنها فقط این حرف را زدند که تفرقه بیندازند؛ یعنی ما قرآن را قبول داریم. بی‌دین‌ها، اگر قرآن را قبول دارید، امیرالمؤمنین می‌گوید: «انا قرآن الناطق»، شما باید امر قرآن را قبول داشته باشید، امر قرآن علی است.

حالا حسابش را بکن، اینها عادی شدند، عادی شدند. در آخرالزمان این عقیده عمر، طلوع کرد. حالا عمر می‌گوید: بیا با ابابکر بیعت کن، بیا زیر بار ابابکر، عثمان هم می‌گوید: بیا و حجاج هم بیا و متوکل هم [می‌گوید] بیا، کفار به ولایت می‌گویند بیایید ما را اطاعت کنید؛ تو قدری! تمام این حرفها از برای این است که عمر، اهل بیت را از قرآن جدا کرد. گفت: دو چیز بزرگ می‌گذارم، مگر قرآن بزرگ نیست، مگر اهل بیت بزرگ نیست؟ اهل بیت را کوچک کرد. اینقدر کوچک کرد که والله، حسین کشی، از همانجا شروع شد که عمر گفت: حسبنا کتاب الله؛ اینها را کوچک کرد. حالا یزید سگ باز، کسی که توی خانه کثیف بار آمده، به ولایت می‌گوید: بیا من را اطاعت کن. آنها یک پرچم اسلام دست گرفتند، یک پرچم لعنتی، مگر خدا عمر و ابابکر را لعنت نکرده است؟ مگر نگفته بعد از رسول الله اینها مرتد شدند؛ «الا ثلاث» به جز یک عده کمی؟ من حرف دارم، می‌خواهم عصاره این حرف را بزنم، چرا کافر شدند؟ امر ولایت را اطاعت نکردند. کافر به چه شدند؟ آنهایی که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌روند، جهاد می‌کنند. والله، کافر به خدا، کافر نیست؛ چون که هیچ کس نمی‌رود کافر به خدا بشود! من می‌خواهم همچنین به شما بگویم. خدا حاج عباس را رحمت کند، تا حتی می‌گفت: این شوروی‌ها، کمونیست‌ها، خدا را قبول دارند. خب، می‌گوید طبیعت، ما می‌گوییم خدا، آنها می‌گویند طبیعت؛ یعنی نمی‌شود ما کافر به خدا باشیم. غیر ممکن است کسی بتواند کافر به خدا بشود. ما کافر به ولایت می‌شویم. چرا گفت آنها کافر شدند؟ کافر به ولایت شدند. عزیزان من، من نمی‌خواهم بگویم ولایت از خدا بالاتر است یا مهتر است یا بزرگتر است؛ من عقلم به این حرفها نمی‌رسد. من از حدیث و روایت استفاده می‌کنم و به شما می‌گویم؛ یعنی ولایت، مقصد خداست، علی، مقصد خداست، قرآن، کلام خداست. خدا قرآن را که نازل کرده، نازل کرده که سفارش علی است، والله، سفارش علی است، والله، سفارش زهراست که ما از اینها قدرانی کنیم. حالا ما برداشتم چه کار می‌کنیم؟ قرآن را می‌خوانیم؛ [اما] مقصدمان یکی دیگر است، یکی دیگر نظر می‌دهد، وای به حال ما.

حالا حرف من این است، اینها گفتند که ما قبول نداریم. «حسبنا کتاب الله» حالا به اصطلاح خودمان، ما قبول داریم. من می‌خواهم این را پیاده کنم. بابا جان من، عزیز جان من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم، ما باید امر را اطاعت کنیم، ما چه امر ولایتی اطاعت می‌کنیم؟ امر ولایت؛ یعنی اینکه ما به حرف ولایت برویم. خب، آنها گفتند: «حسبنا کتاب الله» خدا لعنتشان کند، عترت را کنار گذاشتند. عترت را عادی کردند. والله، این زمان، ما امر آنها را کنار گذاشتیم. بیاید یک فکری برای خودمان بکنیم. چرا می‌گوید از هزار نفر، اگر یکی با دین از دنیا برود، ملائکه آسمان تعجب می‌کنند؟ دین چیست؟ به دینم، دین علی است، دین زهراست، دین امام زمان است. کجا به حرفش می‌روی! یک ریش‌های مخملی گذاشتی و یک چیزی کردیم و خودمان را شبیه آنها کردیم. به شبیه که چیزی که نمی‌دهند. دنیا، همه‌اش معرکه شده است. فدایت بشوم، کجا توی معرکه می‌روی؟ خوب که چند وقت رفتی، پولهایت را می‌گیری، یک مار نشانت می‌دهد. نمی‌خواهم اسمش را بیاورم. مار نشانت می‌دهد. کجا می‌روی؟ کجا پی این معرکه‌ها می‌روی! اینها همه‌اش معرکه است. به دینم، هر چیزی توی عالم در آخرالزمان پیدا می‌شود، همه‌اش فتنه است. عزیزان من، کجا دنبال فتنه‌های آخرالزمان می‌روی؟ چرا می‌گوید: «المؤمن کالجبل» چرا متوجه نیستید؟ باید مانند کوه ریشه‌دار باشی، ریشه‌ات در دریا باشد، در عمق زمین باشد، تمام بادها، تگرگ‌ها، کوه‌ها، تو را تکان ندهد. آیا «المؤمن کالجبل» را فهمیدیم یعنی چه؟ ما مثل پرچم می‌مانیم؛ باد هر دفعه از این طرف می‌زند، از این طرف، از این طرف می‌شویم. ما باید ریشه‌یابی داشته باشیم. فدایتان بشوم، قربانتان بروم، باید امر را اطاعت کنید. خدا آنها را لعنت کند؛ اما ما باید مشابه آنها نباشیم. بیاید امر ولایت را اطاعت کنیم. آیا ولایت به تو می‌گوید تو برو تلویزیون بخر؟

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ بالله من الشيطان لعین الرجيم، العبد المؤید، الرسول المکرم، ابوالقاسم محمد

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة الله و بركاته

رفقای عزیز، یک روایت داریم، حضرت می‌فرماید که مؤمن، باید آینه هم باشند. آینه هم باشند را ما باید متوجه باشیم. مثلاً روایت داریم وقتی شما از منزل می‌خواهید بیرون بروید، نگاه توی آینه بکنید؛ مبدا یک چیزی مثلاً به صورت شما چسبیده باشد، این توهین به شما بشود. منظور این است که می‌گوید به آینه نگاه کن؛ نه اینکه آینه‌ای که زلف‌هایت را برداری، چم و خم بکنی و زلف‌هایت را درست کنی. می‌گوید: نه، مؤمن محترم است، مبدا یک چیزی به صورت شما باشد، توهین به شما باشد. اما یک روایت داریم می‌فرماید، تا خودت عیب داری، عیب کسی را نگو. من، والله، به دینم، نمی‌خواهم عیب بگویم. من خودم سر تا پایم عیب است، اما من به شما تذکر می‌دهم. ای رفقای عزیز، بیاید حرف من را گوش کنید، یک قدری تفکر داشته باشید. اگر این نوار را گوش می‌کنید، با تفکر گوش کنید. حالا بی‌تفکر می‌خواهی گوش کنی، اختیار با خودت است، اما تفکر داشته باش. چرا شخصی که می‌آید پیش پیغمبر، به پیغمبر، رسول الله، می‌گوید: یا رسول الله، من عربی هستم، از راه دور آمدم، من را نصیحت کن، یک چیزی به من بگو هدایت بشوم. گفت: «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره» می‌گوید: یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای من بس است. حضرت می‌گوید: دل این مرد، مملو ایمان شد، این مرد دعایش مستجاب شد. چرا به دو کلام اینجوری می‌شود؟ اما الان شما ممکن است بگویید که آن پیغمبر بود که گفت. پیغمبر به عمر هم گفت، به ابابکر هم گفت، چرا هدایت نشدند؟ این حرف را از گوشتان بیرون کنید. آن شخص باید خودش زمینه هدایت داشته باشد. پیغمبر به آنها هم گفت، چرا هدایت نشدند؟ هدایت با خداست. این مرد تمام وجودش بود که حرف پیغمبر را بشنود و عمل کند. خدا می‌داند، هر روایت و حدیثی یک دنیا مبنا دارد. ما به دنیایش کار نداریم، ما ذره‌ای توی فکر نیستیم که این حدیث‌ها و روایت مبنا دارد.

الان من خدمت شما می‌خواهم عرض کنم، ببین، این آقا هر سال مکه می‌رود. الان کسی هست که من سراغ دارم، والله، سراغ دارم؛ گویا، این ماه ذی‌الحجه کربلا بوده،

کردی تصدیق داشته باشی؟ آن چیست که به تو می‌گوید «إقرأ»؟ بگیر کتابت را، چه کتابی بگیر! واللّه، وقتی کتابت را می‌گیری، خدا می‌داند چقدر پشیمان هستی. به دست می‌دهد. چرا به دست می‌دهد؟ می‌خواهد اعمال خودت را تصدیق کنی. حالا وقتی اعمالت را می‌بینی، می‌گویی: «رب ارجعونی، عمل صالحا» من را برگردان. ای دوست من، الان «رب ارجعونی» را بگو، انگار تو را برگردانده است. الان «رب ارجعونی» بگو، از امشب قرار بگذار عمل صالح بکنی. عمل صالح چیست؟ آقا جان من، واللّه، ولایت است، باللّه، محبت زهرای عزیز است، به دینم قسم، محبت امام زمان (عج) است.

چطور ما بفهمیم که با این ابعاد ما این را قبول کنیم؟ باید مخالفت نکنیم. اگر مخالفت نکردی، تصدیق به تو می‌دهند. به وجدانم قسم، نمی‌خواهم بگویم که من خودم را یک وقت چیز کنم؛ اما می‌خواهم بگویم که می‌شود. ما شب ماه رمضان بود، یک قدری نشستیم، حالا یک سُرسُری کردیم، گفتیم: خدایا، خودت گفتی که ما مهمان هستیم، مهمان ما هستیم. گفتیم: مهمان تو هستیم، ای خدا، جایمان بده، در خانه علی (علیه السلام) و فاطمه (صلی الله علیه و آله و سلم) راهمان بده. گرفتیم خوابیدیم. یک وقت دیدیم اینجا، یک خانه‌ای هست، گویا خانه اهل بیت بود. حالا هر کس می‌خواهد برود، باید یک کارت داشته باشد. ما وارد خانه شدیم، خیلی خانه اعیانی بود، حالا خانه می‌گوییم می‌خواهیم خودمان حالی‌مان بشود، یک عالمی بود. یک جوانی گفت: کجا بودی؟ گفتیم: با این کارت آمدیم، کارت علی (علیه السلام). گفت: برو بالا، تا نشان دادم، گفت: برو بالا. کارت از تو می‌خواهد. تو کارت چه علی را می‌توانی آنجا ببری؟! چه کارتی می‌بری؟! کارت تلویزیون، کارت ویدیو، کارت هوی، کارت هوس، کارت دنیا، کارت خیانت، کارت دروغ، کارت قرآن را به اسم کسی دیگر حساب کردن، نمی‌دانم کارت جنایت. چقدر من کارت دارم؟! کارت علی از من می‌خواهد، می‌گوید: برو همه اینها را دور بینداز. کارت علی (علیه السلام) از من می‌خواهد. خدا می‌داند این کارت علی (علیه السلام) چقدر قیمت دارد. از کجا ما کارت علی (علیه السلام) بگیریم و به ما بدهد؟ اطاعتش را بکن. مگر سلمان کارت علی نداشت؟ مگر اباذر کارت ندارد؟ مگر اویس نداشت؟ اصلاً ما توی این فکرها نیستیم. این را من به شما بگویم.

می‌دانید این کارت علی یعنی چه؟ یعنی علی (علیه السلام)، ایمان شما را امضا کرده است، خدا امضا کرده است؛ کارت یعنی این. یعنی می‌خواهد تو بین مردم سرفراز باشی. رفقای عزیز، این کارت که دست می‌دهد، واللّه، باللّه، انشای ولایتم است، این کارت را می‌خواهد مردم ببینند. دارد توی مردم افشای می‌کند، ببینند کارت علی کارساز است، نه کارت دیگری. کارت را به دست می‌دهد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، زهرای عزیز، می‌خواهد تو به کارت علی (علیه السلام) افتخار کنی، نه کارت دیگری. ما چند تا کارت داریم؟ واللّه، آنها کارت نیستند، آنها کارد هستند، نجات‌دهنده نیست. مگر آن کارد نبود که سر اسماعیل را نبریدی؟ چرا نبریدی؟ امر به او شد نبر. این کارد نبریدی. چرا گوسفند آورد و بُریدی؟ امر شد این را بُر. پس رفقای عزیز، کارت علی (علیه السلام) بُرندگی دارد. اگر کارت علی (علیه السلام) داشته باشید، واللّه، باللّه، آتش جهنم به امر تو می‌شود. آن کارت را که آتش ببیند، به امر تو می‌شود، حیوان‌ها به امر تو می‌شوند، درنده‌ها به امر تو می‌شوند؛ تا حتی شیطان به امر تو می‌شود. از کجا می‌گویی شیطان به امرت می‌شود؟ خب، شیطان که نمی‌تواند به علی (علیه السلام) کاری بکند، به زهرا (صلی الله علیه و آله و سلم) کاری بکند، به شیعه واقعی هم نمی‌تواند کاری بکند. اما شیعه پرهیزکار باشد؛ یعنی امر را اطاعت کند. چرا می‌گویید شیطان، شیطان؟ تو خودت از شیطان بدتر هستی. تو خودت داری امر این را اطاعت می‌کنی، آن وقت می‌گویی لعنت بر شیطان. یک کارهایی هست که شیطان به تو لعنت می‌کند؛ می‌گوید: من که شیطانم به عقلم نمی‌رسد، تو چطور کردی؟ داری یاد شیطان می‌دهی. این مثل این است که مثلاً یکی قرآن بخواند و لعنت به او بکند. خب، امرش را اطاعت نمی‌کنیم. ما به غیر از امر شیطان، امر کسی دیگر را اطاعت نمی‌کنیم! یک قدری فکر کنید، ببینید، من درست می‌گویم یا نه؟

پس من دوباره تکرار می‌کنم: عزیز من، کربلا بروید، زیارت امام حسین (علیه السلام) خیلی ثواب دارد؛ اما با اطاعت، با اطاعت باید بروید. اطاعت امام حسین (علیه السلام) بکن و برو. الان تو ششصد هزار تومان خرج می‌کنی، دویست تومان بده به قوم و خویش‌هایت. صد تومان بده به قوم و خویش‌هایت، آن موقع، هم امر را اطاعت کردی، آن وقت هم می‌شود زیارت، هم اطاعت. تو الان می‌خواهی امسال مکه بروی، می‌بینی که آن دوست ندارد، سرمایه ندارد، دخترش را می‌خواهند ببرند، مقروض هستند بده. سال دیگر که می‌شود، می‌خواهی ببینی، یک اندازه‌ای دست به گل و گوشه اینها بمال و برو. من حرفم این است، یکی نگویید این می‌گوید کربلا نرو، من غلط بکنم، من خودم، جانم فدای امام حسین (علیه السلام) [باشد] ببین، من چه می‌گویم؟ عزیز من، قربانتان بروم، من می‌گویم ما باید امر امام را اطاعت کنیم. اگر ما امر امام را اطاعت نکنیم، مکرر می‌کنم این حرف را؛ ما هم مثل آنها هستیم، آنها هم امر را اطاعت نمی‌کنند. اصول دینشان سه تا است؛ عدالت و امامت را قبول ندارند، تو چه عادل هستی؟ تو باید عادل باشی و روی عدالت رفتار کنی، اگر روی عدالت رفتار کردی، خدا عادل است. مگر اصول دینت نمی‌گوید: خدا عادل است و ظالم نیست؟ ای ظالم، تو چه نسبتی با «لا اله الا الله» داری؟ تو که داری شهادت می‌دهی، خدا عادل است و ظالم نیست، تو چه نسبتی داری؟ تو چه امر خدا را اطاعت می‌کنی؟ رفقای عزیز، قربانتان بروم، بیایید امر خدا را اطاعت کنید، بیایید به من هم دعا کنید، من هم همین‌جوری بشوم.

عزیزان من بیایید محبت دلتان را کنار بگذارید، [که مرتب می‌گویید:] دلم می‌خواهد، دلم می‌خواهد. فردای قیامت، باید بروی از دلت جزا بگیری. دلم می‌خواهد این کار را بکنم، دلم می‌خواهد این کار را بکنم. مگر نگفتم: دل، فرمانده شیطان است، فرمان به دل می‌دهد؛ اما عزیزان من، در قلب، فرمان ولایت را صادر می‌شود، باید فرمان ولایت را اطاعت کنیم. اصلاً چرا شیعه را، شیعه می‌گویند؟ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خدا وصل است، ما هم باید به ولایت وصل باشیم، نه به جاهای دیگر. قربانتان بروم، بیایید مبنای این را بفهمید. عزیز من، ما باید به ولایت وصل باشیم.

یا علی